

تفسیر سوره مبارکه مائده، جلسه ۶

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» \*

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَ  
النَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذُكِّيتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ  
يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي  
وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳)

عرض شد که واضح است حلقه‌ی میانی این آیه باید با قسمت‌های بالا و پایین آیه متفاوت باشد. آدم خواب را می‌شود بیدار کرد، اما اگر چنانچه شخص تعصب خاصی داشته باشد مثل آدمی که خود را به خواب زده هیچ وقت نمی‌شود او را بیدار کرد؛ لذا ما بعضی از تفاسیر اهل تسنن را که می‌بینیم تفسیر بسیار دقیقی در جای خود است، مثل جامع قرطبی، تفسیر کبیر فخر رازی، اما این‌ها توجیهات خنکی می‌کنند برای این که نشان دهند اکمال دین و اتمام نعمت ارتباط به حرمت میته و دم دارد که واقعاً خیلی بی‌مزه و لوس می‌شود. علی‌رغم این که در جاهای دیگر می‌بینید با قوت ظاهر می‌شوند و خیلی قدرتمندانه تفسیر می‌کنند، ولی نوبت به آیات مربوط به ولایت که می‌رسد واقعاً تفسیر، به جهت تفسیری افول می‌کند. کسی که نخواهد چیزی را قبول کند این طور می‌شود.

### تفاوت شأن نزول آیه و تفسیر آیه

در مورد «الْيَوْمَ» نکته‌ی که عرض شد باید تکرار کنیم چون یک رأی ابتکاری است، فرق است بین این که شأن نزول یک چیزی چیست و این که در مقام تفسیر، تفسیر آن چیست. شأن نزول اگر قوی هم باشد که هست شأن نزول را قرآن تعیین نمی‌کند چیست، قرآن که چنین کاری انجام نداده قرآن که شأن نزول را هیچ وقت توضیح نمی‌دهد، فضای نزول را می‌شود از داخل آیات قرآن فهمید ولی شأن نزول را نمی‌گویند چیست؛ لذا برای این که شأن نزول این آیه میانی را پیدا کنیم

باید سراغ روایت برویم که مشخص شود شأن نزول آن چیست، این که چه زمانی نازل شده، که در غدیر نازل شده است، یک بحث است و این که یوم این جا به چه معنا است یک بحث دیگر است. ممکن است آقای خامنه‌ای به جایی بروند، مثلاً در یکی از سفرهای استانی صحبت کنند بگویند، امروز روزی است که دشمن از ما می‌ترسد، امروز روزی است، به این معنا نیست این ۲۴ ساعت که از الآن شروع شد، از امروز دیگر دشمن از ما می‌ترسد، واضح هم هست. لذا اگر این یوم را به معنای **یوم ولایت** تعبیر کنیم هیچ منافاتی با این ندارد که این آیه در غدیر نازل شده باشد، ممکن است در غدیر نازل شده باشد ولی یوم به معنای غدیر نباشد، شواهد آن را هم عرض کردیم، شاهد آن در آیه ۵ است که هیچ کس نمی‌گوید این آیه برای غدیر است، یا در غدیر نازل شده، یا یوم به معنای غدیر است.

### ولایت رمز ماندگاری بقیه دین

این بحث که عرض کردیم چه شده که ولایت در این میانه آمده؟ چون رمز ماندگاری بقیه‌ی دین است، و این که بقیه‌ی دین دین شده مربوط به همین حلقه‌ی مرکزی است.

در جلد ۲ کافی، ص: ۱۸، کتاب الحجّه<sup>۱</sup> در دعائم اسلام وقتی که بحث «بِنَبِيِّ الْإِسْلَامِ عَلَيَّ حَمْسَةَ أَشْيَاءٍ» می‌شود که اسلام بر چند چیز استوار است؛ یعنی «عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟» کدام از این‌ها در عداد واجبات؛ فرایض می‌آید؟ این نکته‌ای که جلسه‌ی گذشته اشاره شد در عداد اعتقادات نیست، این را خیلی دقت کنید در شمار اعتقادات محسوب نمی‌شود در شمار فرایض محسوب می‌شود. زراره می‌پرسد: «وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟» و حضرت پاسخ می‌دهند «فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ»؛ ولایت افضل است، چرا؟ «لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ»؛ به خاطر این که کلید ورودی به بقیه دین همین است. این جا تعبیر را دقت کنید وَالْوَالِي؛ والی، نه ولی، نه دوستی، این جا مشخص است که به معنای دوستی نیست، «وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ»؛ والی، آن کسی که راهنما به سمت واجبات دیگر است.

در بحث نعمت مجدد این را می‌گوییم ولی در حدّ یک Preview؛ در حدّ یک پیش‌نمایش، این است که (۴۰: ۰۹) در قرآن به خیلی چیزها نعمت گفته می‌شود «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (ابراهیم: ۳۴)؛ یعنی نعمت‌های بی‌شمار؛ نعمت‌هایی که به شماره نمی‌آید و همه هم از جانب خدا است، اما مثال‌هایی را به شما نشان خواهیم داد که خیلی وقت‌ها نعمت در قرآن؛ یعنی نعمت ولایت و رهبری. چرا؟ به خاطر این که این نعمت است که کلید ورودی به بقیه‌ی نعمات است.

وقتی این معارف برای ما جا نیفتاده، آدم یک رنگینک اشتباهی را در دین در نظر می‌گیرد؛ مثلاً فرض کنید چند خرده نان در سفره دور ریخته می‌شود، می‌بینید طرف چه الم‌شنگه‌ای می‌کند که اسراف شد، خانه‌ی من و اسراف؟ جواب خدا را با این اسراف‌ها چه می‌خواهید بدهید؟ به خاطر یک لیوان آب و یک تکه نان الم‌شنگه به پا می‌کند، نوبت به نعمت ولایت و رهبری که می‌رسد می‌بینید بسیار صبورانه عمل می‌کند! (۱۱: ۱۱)

یک روایت در همین مورد به شما نشان بدهم، در جلد ۲۴ بحار، ص ۵۸، سَدِیر دارد که من خدمت امام جعفر صادق بودم «فَقَدَّمْ إِلَيْنَا طَعَاماً مَا أَكَلْتُ طَعَاماً مِثْلَهُ قَطُّ»؛ می‌گوید با حضرت غذایی خوردیم که نمونه‌ی آن را نخورده بودیم. «فَقَالَ لِي يَا سَدِيرُ»؛ می‌گویند سَدِیر! «كَيْفَ رَأَيْتَ طَعَامَنَا هَذَا»؛ می‌گوید از غذا لذت بردی؟ اگر شما با مجموعه‌ی روایی ما آشنا باشید می‌بینید که اصلاً این مدل صحبت کردن ائمه چیز بعیدی نیست،...

من یک موقع خیلی فکر می‌کردم رمز تأثیر اهل بیت در آدم‌ها چه بوده؟ در آخر به این رسیدم که این‌ها با مردم بودند مثل مردم هم زندگی می‌کردند، غذا می‌خوردند، مردم می‌دیدند که آن‌ها غذا می‌خورند، می‌دیدند آن‌ها با جملات مردم صحبت می‌کنند، حتی بددهکار هستند، اخلاق بددهکاری آن‌ها یک اخلاق است اخلاق طلبکاری آن‌ها یک اخلاق دیگر است، اخلاق آداب خانوادگی آن‌ها یک اخلاق دیگر است. مردم این‌ها را که می‌دیدند به اهل بیت جذب می‌شدند،

بدهکار بودند ولی خیانت نمی کردند؛ یعنی درست مثل مردم بدهکار بودند، مثل مردم غذا می خوردند، مثل مردم تخلی می رفتند. مردم در همین موارد با ائمه مراد داشتند. سنگین ترین سؤالات خصوصی را از ائمه می کردند ائمه جواب می دادند، با آن ها بودند، رمز تأثیرگذاری آن ها در مردم این ها بود.<sup>۲</sup>

می گوید: «بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَكَلْتُ مِثْلَهُ قَطُّ»؛ می گوید تا به حال چنین غذایی نخورده بودم. «وَلَا أَظُنُّ أَنِّي أَكَلْتُ أَبَدًا مِثْلَهُ»؛ فکر نمی کنم دیگر چنین غذایی به این خوشمزگی بخورم. بعد سدیر می گوید که «إِنَّ عَيْنِي تَغْرَعَرَتْ»؛ می گوید چشم های من پر از اشک شد «فَبَكَيْتُ»؛ شروع به گریه کردم. حضرت گفتند که سدیر «مَا يُبْكِيكَ»؛ چرا گریه می کنی؟ می گوید: به یاد یک آیه ای در قرآن افتادم، می گویند آن آیه چیست؟ «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»؛ که فردا از نعمت ها مورد سؤال واقع خواهید شد. «فَخِيفْتُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الطَّعَامُ الَّذِي يَسْأَلُنَا اللَّهُ عَنْهُ»؛ ترسیدم این غذا همان غذایی باشد که از ما سؤال کنند این غذای خوبی که خوردید چه شد. حضرت چنان می خندند «فَضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ»؛ تا دندان های عقب ایشان معلوم می شود. می گویند: مرد حسابی خدا بابت این که تو نشستی یک کباب خوردی بگوید چرا خوردی؟ فردا باید جواب بدهی؟ گاهی اوقات خنده دار است این ترتیب و نظامی که در ذهن ما است. می گویند: «ثُمَّ قَالَ يَا سَدِيرُ لَا تُسْأَلُ عَنْ طَعَامٍ طَيِّبٍ وَلَا تُؤَبِّ لَيْنٍ وَلَا رَائِحَةٍ طَيِّبَةٍ»؛ از این ها که سؤال نمی کنند که بگویند تو چه خوردی، چه لباسی پوشیدی، چرا این را پوشیدی؟ از این چیزها که سؤال نمی کنند! «بَلْ لَنَا خُلُقٌ»؛ اصلاً این ها برای ما خلق شده است.

(۲۱: ۱۶) در جای خود بحث افراط و اسراف وجود دارد، این ها هم نعمت هایی است که در یک رده ای از آن سؤال می شود. کما این که از روایات دیگری که ذیل همین آیه است «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکواثر: ۸)؛ که فردا روزی از نعمت ها سؤال می کنند در آن حتی این چیزها هم آمده است، یعنی این ها هم نعمت است و از آن سؤال می کنند، بالاخره آدم نباید افراط کند و

اسراف کند، ولی این که یک لباس می‌خواهد بپوشد، مثلاً می‌خواهد یک ماشین بخرد، همه‌ی این چیزهای عادی که در زندگی وجود دارد، این‌ها را که نمی‌گویند. می‌گوید: پس این نعیم چیست؟ می‌گوید: «حُبُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعِزَّتِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَسْأَلُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَيْفَ كَانَ شُكْرُكُمْ لِي حِينَ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ بِحُبِّ عَلِيٍّ وَعِزَّتِهِ»<sup>۳</sup>، فردا روزی از این ولایت سؤال می‌کنند که شکر آن را به جا آوردی یا نیاوردی؟ طرف برای چند خرده نان سر و صدا می‌کند بعد نسبت به نعمت ولایت و رهبری که اصل نعمات الهی است که اگر این باشد بقیه‌ی نعمات معنی دارد و اگر این نباشد بقیه مثل دانه‌های تسبیح پراکنده است، ولی از این صبورانه گذر می‌کند. (۴۵: ۱۷) این است که می‌بینید در اعظم نعمات که من شواهد آن را به شما در قرآن نشان می‌دهم، اعظم نعمات الهی همین است. در دعای عرفه ابی‌عبدالله می‌فرمایند که «مِنْ صَلْبٍ إِلَى صَلْبٍ إِلَى رَحِمٍ فِي تَقَادُمِ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ الْخَالِيَةِ»؛ خدایا شکر که من را و این نطفه را آوردی و آوردی تا «أَلَمِ تُخْرِجْنِي فِي دَوْلَةِ أُمَّةِ الْكُفْرِ»؛ تا این که در دولت ائمه‌ی کفر من را خارج نکردی. خدایا شکر که ما فرزند انقلاب بودیم و در انقلاب به دنیا آمدیم و در انقلاب نشو و نما کردیم.

این است که امام نعمت ولایت را به عنوان یک نعمت کاملاً Bold و درشت می‌داند و از این دست روایت‌ها زیاد است که وقتی ما نعمت می‌گوییم، منظور نعمت ولایت است، از نعمت ولایت سؤال می‌کنند که شما چه کردید.

یک سؤالی هم شد و آن این که شما چطور، با چه مجوزی از بحث ولایت اهل بیت، ولایت خود رسول الله، روی بحث رهبری پرش می‌کنید؟ یعنی شما چطور این حرکت را انجام می‌دهید؟ ما این را قبول داریم ولی توجیه این چیست؟

بهترین توجیه این را در آیه ۴۴ این سوره باید بکنیم، قبلاً هم تا حدی راجع به آن در جلسه‌ی تفسیر صحبت کردیم، منتها برای این که سؤال بی‌جواب نماند من جواب می‌دهم تا پیش نمایش در ذهن ایجاد شود. بحث این است وقتی که آیه ولایت می‌آید، می‌بینید دشمن با آن ناسازگار

است، و این یوم ولایت ولایتی بوده که خود پیغمبر هم داشته. (۱۰: ۲۰) ولایتی که پیغمبر داشته این ولایت ولایت به معنای رهبری است، نه ولایت واسطه‌ی فیض و ولایت‌های تکوینی، اصلاً دشمن هم با این چیزها کاری ندارد، دشمن نه با این چیزها کاری دارد نه با عبادات ظاهری شما کار دارد نه با توضیح المسائل شما کار دارد، اگر هم کار دارد، اگر در کشورهایی نمی‌گذارند نماز جماعت خوانده شود، نماز فرادی می‌گذارند خوانده شود، در خانه‌ی شما نمی‌آیند ببینند شما نماز می‌خوانید یا نمی‌خوانید. چرا نمی‌گذارند نماز جماعت خوانده شود؟ به دلیل این‌که جماعت مسلمین وقتی که شکل می‌گیرد چیزهای دیگر شکل می‌گیرد، این همان نقش شریعت است، و همان اعتصام جمعی به حب‌ل‌الله است که شما ببینید ما چقدر روایت برای جماعت داریم که می‌خواهد مدام اجتماع مسلمین را درست کند، اگر همین احکام خدا باشد و مسلمین به همین احکام خدا عمل کنند در مهد کفر هم موی دماغ می‌شوند؛ چون توی مسجد همدیگر را پیدا می‌کنند. این‌ها وقتی مانع می‌شوند که جماعت مسلمین شکل می‌گیرد، وگرنه با نماز کاری ندارند، با روزه کاری ندارند، در عربستان این همه نماز می‌خوانند روزه می‌گیرند با این‌ها که دشمن کاری ندارد! اصلاً نظام کفر با این چیزها کاری ندارد، از اوّل هم نداشت. حتّی در دعوت پیغمبر نگاه کنید این دعوت غیر علنی و علنی که می‌گویند بیشتر یک شایعه است! از اوّل دعوت معلوم بوده، مگر مگه چقدر بوده؟ پیغمبر هم آدم مشهوری بود وقتی می‌رفت این و آن را دعوت می‌کرد همه می‌فهمیدند، بعد هم این‌ها کنار کعبه می‌آمدند یک سری حرکات از خود بروز می‌دادند، همه می‌فهمیدند این‌ها کار دیگری دارند می‌کنند. منتها یوم الانذار و دعوت، آن جایی که می‌گویند مرز دعوت علنی است همان جایی است که بحث رهبری دوباره می‌خواهد شکل بگیرد. یوم الانذار رهبری آینده، بحث خلافت، خلافت از این به بعد، منتها آن موقع خیلی جدّی نیست. جدّی نیست به خاطر این‌که آن موقع امیر المؤمنین خیلی فرد جدّی برای آن‌ها نیست، آن موقع امیر المؤمنین

نیست علی ۱۰ ساله است، یک بچه‌ی ۱۰ ساله است، هر چقدر که بگویید در کعبه به دنیا آمده

بالاخره ذهنیت آن‌ها یک بچه‌ی ۱۰ ساله است، خیلی برای آن‌ها جدی نیست! (۲۳: ۰۸)

لذا در تمام موارد می‌بینید، مثلاً موسی چه کرد، همه‌اش دعوا بر سر حکومت است؛ یعنی دعوا بر سر **حاکمیت‌ها** است که چه کسی حاکم شود. می‌بینید تمام شورش‌ها برای این است که چه کسی می‌خواهد حاکم شود، چه کسی می‌خواهد کار را به دست بگیرد. دعوا بر سر این نیست که چه کسی می‌خواهد به رساله‌ی توضیح المسائل کامل عمل کند یا کامل عمل نکند، شما می‌خواهید اهل لهو و لعب باشید یا نباشید، موسیقی گوش بدهید یا ندهید، این‌ها که مورد یأس کفار یا مورد طمع کفار نیست. اگر بعضاً به جنگ این‌ها می‌روند، اگر می‌بینید مفاسد اخلاقی راه می‌اندازند، نماز را می‌خواهند مانع شوند، سکس را می‌خواهند راه بیندازند، به خاطر این است که این جوان را می‌خواهند نابود کنند. این مداری که قرآن به عنوان **مدار یأس کفار** دارد مطرح می‌کند که کفار قرار است مأیوس شوند اگر این محور باشد محور رهبری را دارد توضیح و تعیین می‌کند، به همین دلیل شما به سمت ائمه می‌روید؛ یعنی دلیل این‌ها که ما امام داریم چیست؟ به همان دلیل که ما نبی داریم، به همان دلیل که ما نبی داریم باید امام داشته باشیم، امامی که نه واسطه‌ی فیض باشد که این یک بحث دیگر است، این وساطت فیض همیشه وجود دارد و نه قابل نصب است و نه قابل غصب است و نه کسی به آن طمع می‌کند! کسی کاری ندارد، اصلاً مورد طمع نیست که کسی واسطه‌ی فیض باشد یا نباشد، این همان دلیلی می‌شود که انسان کامل باید باشد، این‌ها بحث‌های اجتماعی است. (۲۴: ۵۳)

### امید کفار این بود که با رفتن پیامبر جریان تمام می‌شود

این ولایت و رهبری‌ای که زمان خود پیغمبر بوده، منتها فقط یک شکی در داستان وجود داشته، نه این‌که ولایت برای امیر المؤمنین و به بعد است، این ولایت برای پیغمبر و به بعد است، فقط یک شکی بوده این‌ها می‌گفتند یک شخصی آمد یک جریانی راه انداخت، بالاخره با رفتن او

این جریان از بین می‌رود. شما خودتان را جای یهود و جای نصاری و جای مشرکین بگذارید. در مصداق آن دارد رفته رفته کسی معرفی می‌شود، رفته رفته هم معرفی می‌شود؛ یعنی جا به جا معرفی می‌شود. یوم الانذار است، باز دوباره در مدینه صحنه‌های مختلف فراوان وجود دارد، این رمز تداومی است که **لِنُتَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ** (فرقان: ۳۲)؛ تا قلب آرام شود. (۵۸: ۲۶) رفته رفته دارد کسی معرفی می‌شود که اصلاً شوخی بردار نیست، این نسخه بدل همان اصل است، چنین کسی را دارند معرفی می‌کنند. می‌شد یک مقداری تحمل کرد که بالاخره تمام می‌شود، بالاخره این وقتی می‌رود معارف او هم می‌رود، ولی در مصداق آن یک نفر این‌طور تعیین می‌شود. خوب دقت کنید نکته‌اش این است که شما به همین دلیل است که باید قاعده‌ی ولایت و رهبری را ادامه بدهید وگرنه این تئوری تا زمان غیبت تمام می‌شود؛ یعنی تاریخ مصرف این تئوری تمام می‌شود. امام غائب شد؛ یعنی همان چیزی که در تئوری خدا داشته انجام می‌شده این تئوری تمام شد! پس دیگر «**يَسِّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**» نیست! دیگر این نیست، دیگر آن‌ها نیست، دیگر هیچ‌کدام این‌ها نیست، دیگر کفار مایوس نیستند، پس دیگر دین کامل نیست ناقص است. (۰۸: ۲۷)

در میانه‌های این جریان از زمان امام صادق می‌بینید رفته رفته تئوری دیگری می‌آید که غیبت را پوشش بدهد و آن تئوری می‌آید نزدیک‌ترین فرد به امام معصوم در معدّل معرفی می‌کند. حتی کسانی که در جریان فتنه‌ی گذشته خوب عمل نکردند، حتی می‌شود گفت در واقع بد عمل کردند، از بزرگان هستند، بچه‌ها پرسیده بودند گفته بودند هنوز آقای خامنه‌ای در معدّل از همه بالاتر است، در معدّل! در کارهای دیگر هم خیلی عجیب می‌نماید. معدّل شناخت مبانی به اضافه‌ی شجاعت و فهم جریان اجتماع، این را نزدیک‌ترین الگوی زمینی غیر معصوم به امام می‌گویند، این در حقیقت می‌خواهد جریان را به عهده بگیرد. اصلاً شما دلایل امامت را که بررسی کنید به همان دلیلی که در شأن اجتماعی امام می‌خواهیم، به همان دلیل کسی را می‌خواهیم در شأن اجتماعی ادامه‌ی راه امام را طی کند، آن هم نه این‌که صرفاً خلیفه می‌خواهیم؛ چون هر جا که



بالاخره یک رئیس دارد، بلکه باید نصب خاص یا عام از طرف امام قبلی باشد، نصب خاص که دیگر معنی ندارد نصب عام هم بحث ولایت فقیه است. لذا این پرشی که انجام می‌شود در آیه ۴۴ خواهیم دید؛ یعنی پرش از این زمان به آن زمان، از امام معصوم با رعایت حدود درست است، شما اگر طوری بپرید که عصمت، یا وساطت فیض را هم لحاظ کنید، یا چیزهای دیگر را هم ملاک قرار بدهید این پرش خیلی غلطی است، البته با رعایت حدود، بحث رهبری لازم است که می‌بینید دشمن هم با همین رهبری کار دارد، همین امروز هم چشم خود را باز کنید می‌بینید دشمن با همین نکته کار دارد. (۴۲: ۲۹)

در اسنادی که در فتنه‌ی گذشته درآمد حذف فیزیکی آقا بود، حذف فیزیکی! می‌خواستند این را بردارند؛ چون معلوم است مادامی که این هست، این دولت‌ها مدام دارد تغییر می‌کند یکی سازگار است، یکی سازگار نیست، ولی این همان‌طور که در شنود بچه‌های اطلاعات شنیده بودند به ما هم گفتند، (البته ما دنبال این اخبار نیستیم به ما می‌گویند)، گفتند آقایان گفته بودند ما هر جا می‌رویم به این برخورد می‌کنیم؛ یعنی این خط را نگه داشته برای همین ما از هر ناحیه‌ای می‌خواهیم ضربه وارد کنیم در آخر به این برخورد می‌کنیم، این را باید از بین ببریم! لذا شما این نعمت را نگه دارید، بابت یک دستمال قیصریه را به آتش نکشید! این نعمت مهم است که بماند، این است که رمز حکومت اسلامی می‌شود و می‌تواند حکومت اسلامی اعم از واجبات و الی آخر باشد. (۳۱: ۰۰) پس اگر می‌بینید می‌پریم به این دلیل است که از این‌جا به مسئله‌ی رهبری می‌پریم، رهبری تعیین شده. در آیه ۴۴ باید مقداری بیشتر گفت.

(سؤال) باید به آیه ۵ برسیم تا مفصل‌تر بگوییم، ولی بحث این است که این آیات مربوط به غدیر نیست که «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَطَعَامُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ» (مائده: ۵) این‌ها مربوط به غدیر نیست یا «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ»، این‌ها احکام اسلام است، منتها چرا «الیوم» چنین چیزی؟ این به خاطر همان نکته‌ای است که عرض کردم این «الیوم» یعنی یوم

ولایت، یعنی حول این نکته است که بقیّه‌ی واجبات و واجبات باقی می‌ماند، ولایت حالت محوری برای تمام واجبات دارد. برای همین است یک «الیوم» آورده‌اند که این نکته را بگویند.

سوره مبارکه محمد، آیه ۳۲، ص ۵۱۰ را ببینیم، سوره هم مدنی است. شما یک بحث به اسم حبط و بطلان فقهی دارید این برای فقه است، فضاهای این‌ها نباید با هم خلط شود، این برای فقه است. معنی صحیح و باطل هم در فقه مشخص است، صحیح یعنی اعاده و قضا ندارد و باطل یعنی این‌که اعاده و قضا دارد، نماز باطل یعنی این. ولی صحیح و باطل کلامی ممکن است یک چیزی صحیح فقهی باشد ولی صحیح کلامی نباشد؛ یعنی این‌که در آن طرف هیچ قربی ایجاد نمی‌کند.

### همه دین حول ولایت شکل می‌گیرد

شما نگاه کنید «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ کسانی که کافر هستند و صدّه عن سبیل الله می‌کنند «وَشَاقُّوا الرَّسُولَ». من بارها گفته‌ام وقتی شما عنوان رسول را به خصوص کنار عنوان خدا دارید آن جایی است که خود رسول عنوان دارد نه آن جایی که بلندگو است.

«مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى»؛ بعد از این‌که هدایت مشخص شد «لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً»؛ این‌ها به خدا هیچ ضرری نمی‌زنند، «وَسَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ»؛ این‌ها اعمال خود را دارند حبط می‌کنند. حالا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ»، این‌ها دیگر کفار نیستند این‌ها «آمَنُوا» هستند!

(۳۵: ۰۰) «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ»؛ شما از خدا اطاعت کنید اطاعت از

رسول کنید و اعمال خودتان را باطل نکنید. نماز می‌خوانی ولی اطاعت از ولایت نمی‌کنی همه باطل است! این عمل بطلان کلامی دارد؛ آن طرف قرب ایجاد نمی‌کند، به دردبخور نیست.

همان‌طور که آن‌ها «سَيُحِطُّ أَعْمَالُهُمْ» این‌جا «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ»؛ اعمال را باطل نکن. این‌که تمام اعمال ما، تمام دین ما، حول همین ولایت درست شده تا چه

کسی این را بفهمد؟! مثل همان تسبیحی که اگر بخواهند با این تسبیح مبارزه کنند لزومی ندارد تک تک دانه‌های آن را خرد کنند، منهدم کردن تسبیح به این نیست که تک تک دانه‌های آن را

خرد کنند، اتفاقاً اصلاً این کارها را نمی‌کنند، این قدر زحمت ندارد، کافی است نخ تسبیح را ببرید و بعد بکشید تا ببینید تسبیح منهدم است. (۲۱: ۳۶)

این است که شما اگر در قرآن دقیق شوید، مثال بزنم! تصاویر Magic Eye را دیده‌اید؟ چیزهایی است نگاه می‌کنید سه بعدی دیده می‌شود، به آن نقاشی‌های سه بعدی می‌گویند. نگاه می‌کنید یک چیزی بیرون می‌آید واقعاً هم دیده می‌شود؛ یعنی این طور نیست که من دارم تخیل می‌کنم، کس دیگری هم نگاه می‌کند این را می‌بیند، بعد که روی تصویر می‌آید نقاط خط که قطع شده تازه می‌فهمید برای چه این جا قطع شده، یعنی می‌فهمید این قطع‌هایی که این جا شده، تصاویری که این طور قطع کرده‌اند به خاطر این است که این تصویر را دارد می‌سازد. دقیقاً ولایت در کل قرآن چنین حالتی دارد، خوب که به صحنه‌ی قرآن نگاه می‌کنید می‌بینید واقعاً چیزی دیده می‌شود و بعد می‌توانید به بقیه هم بگویید خوب نگاه کن تا ببینی، من که نمی‌توانم تصویری را که خودم دیدم به تو القاء کنم! تو هم خوب نگاه کن ببین می‌بینی یا نمی‌بینی؟! بعد که دیدی مجدّد برگرد آیات را نگاه کن، (۱۰: ۳۸) بحث نعمت را که فهمیدی مجدّد برگرد خطوط قطع را پیدا کن تازه می‌فهمی! «الْيَوْمَ أَحْلَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ»، این «الیوم» یعنی چه! آیه ۵ خیلی آیه عجیبی است، امروز روزی است که طیبات حلال شد، مگر تا دیروز چطور بود؟ مگر دیروز طیبات حلال نبود؟ طیبات تا دیروز هم حلال بود. امروز روزی است که با زنان پاکدامن می‌شود ازدواج کرد، مگر دیروز نمی‌شد ازدواج کرد؟ مگر قبلاً چه اتفاقی می‌افتاد؟ فرد با زنان پاکدامن ازدواج می‌کرد. این عنصر «الیوم»؛ امروز، دارد خط‌های قطع می‌گذارد که این نکته را نشان بدهد. (۵۰: ۳۸)

به سوره مبارکه مائده برگردیم!

﴿۳﴾ «الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ»

اتفاقی که افتاده این است «الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا»، با این که ولایت با خود پیغمبر هم بوده، یعنی خود پیغمبر هم ولی بوده و والی بوده، منتها اتفاقی که در این جا دارد می‌افتد معلوم می‌شود

که این رشته سر دراز دارد! قائم به شخص نیست قائم به نوع است، یعنی یک نوعی دارد حفاظت می‌کند. برای همین است که کفار مأیوس شدند، آیه می‌گوید اگر یومی به نام یوم ولایت باشد، گفتیم ما این را به یوم ولایت تفسیر می‌کنیم به نظر من کمی «مِن عِنْدِي» است، در تفسیر نیست. می‌خواهیم بگوییم این غدیر نیست، اگر بگوییم این غدیر است در آیه ۵ دچار مشکل می‌شویم، یوم ولایت در غدیر نازل شده ولی یوم، یوم ولایت است، این «يَسِّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ». چیزی که مفسرین را بعضاً به اشتباه انداخته خود کلمه‌ی دین است، این‌ها دین را تمام مجموع قوانین حتی شریعت و فقه گرفته‌اند بعد گیر افتاده‌اند، گیر چه افتاده‌اند؟ که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» یعنی چه؟ آیا یعنی همه‌ی دین با تمام شرایع آن کامل شد؟ که نشد! این که اظهر من الشمس است و خیلی روشن است که نشده است، پس این همه مخصّصات و مقیّدات و قوانینی که ائمه آورده‌اند چیست؟! اگر این باشد که نشده! خود این «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» نشان می‌دهد که معنی دین یک چیز دیگر است.

### تفاوت شریعت و دین

در قرآن هم که پیگیری می‌کنید در بحث‌های دین و شریعت گفتیم<sup>۴</sup> که دین در تعبیر قرآن به معنای آن خطوط کلی است که وجود دارد و اصلاً یک چیز هم بیشتر نیست، آن خطوط کلی توسط همه‌ی انبیاء تأیید شده منتها «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»، در همین سوره‌ی مائده این مطلب را دارد، یکی از آیات مهمّ سوره مائده هم همین آیه ۴۸ است. روایتی که در سوره‌ی مائده با اهل کتاب وجود دارد خیلی جالب است از طرفی قبول کردن این‌ها است، قبول کردن حیثیت این‌ها است و از طرف دیگر یک مبارزه‌ی جدی با آن‌ها. «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» تا «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»، برای هر کدام از شما ما شریعت و منهج گذاشتیم وگرنه دین یک چیز بیشتر نیست. این شریعت که شما مدام شریعه‌ی فرات می‌شنوید چون از رود فرات که نمی‌شود چیزی برداشت، این‌ها یک سری مسیر دسترسی

دارند که پایین می‌روند از مسیر دسترسی، یک جدولی دارد که آب به کنار می‌آید، به آن شریعت می‌گویند.

## اسلام شاهراه اصلی همه شرایع

شریعت ما با شریعت حضرت موسی، شریعت حضرت موسی با حضرت عیسی با هم فرق دارد، شرایع این‌ها با هم فرق دارد، ولی آن چیزی که مهم است دین است. البته شریعت مهم است نمی‌خواهیم بگوییم مهم نیست ولی چیزی که الآن مورد بحث است دین است، دین همان شاهراه اصلی است که یک چیز هم بیشتر نیست و آن هم اسلام است. آن اسلام هم به معنای اسلام اصطلاحی که ما الآن هستیم نیست، آن اسلام همان چیزی است که حضرت ابراهیم هم در آن مسلمان است، «حَنِيفًا مُسْلِمًا» (آل عمران: ۶۷) است.

شما این آیه ۱۹ آل عمران را که خیلی‌ها می‌خوانند و اشتباه برداشت می‌کنند! ببینید، و آیه ۸۵ سوره مبارکه آل عمران را ببینید، «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران: ۱۹)؛ دین در نزد خدا اسلام است؛ یعنی فقط همین یک دین وجود دارد، دین یک چیز است آن هم اسلام است.

آیه ۸۵ هم این را گفته «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ اگر کسی غیر از اسلام دین برگزیند، بحث شریعت نیست این‌جا بحث دین است، این‌جا بحث دیگری است که الآن چه کسی باید چه شریعتی داشته باشد، این ارتباطی به این‌جا ندارد. این همان خطوط کلی است که «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» فکر می‌کنند معنای آیه این است خدا مسیحیت را قبول ندارد، خدا یهودیت را قبول ندارد یا مثلاً این را به این معنی می‌گیرند از این به بعد اگر کسی...، این دیگر اضافات خود فرد است. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا» از این به بعد، از این به بعد از کجا آمده؟! «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»؛ از او پذیرفته نیست، «وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ کسی بخواهد غیر از اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نیست.

یک سؤال و یک بحث دیگر وجود دارد، در امروز که شرایع تحریف شده داریم به چه شریعتی باید عمل کنیم؟ این یک بحث دیگر است، غیر از این بحث است.

شما سوره مبارکه شوری را هم که ببینید، می‌بینید همین را گفته‌اند که شریعت از دین انشعاب می‌شود. در آیه ۱۳ سوره مبارکه شوری، ص ۴۸۴، «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ»، از آن دین برای شما چیزهایی تشریح شده، همان انشعابات است، همان شریعه‌ها است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»؛ همان چیزی که نوح به او توصیه شده، «وَالَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ»، و همان چیزی که تو به آن وحی شدی، «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى»، و چیزی که به آن ابراهیم و موسی و عیسی را توصیه کردیم، این «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ» است، «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»؛ دین را به پا دارید، «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»، آن خطوط کلی، آن حرف کلی، آن «أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» است، در دین تفرقه نکنید، دین تفرقه را نمی‌پذیرد، ماهیت دین ماهیت ثابت است، آن چیزی که در آن اختلاف می‌شود وجود داشته باشد در دین نیست، در شرایع است. «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبْرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»؛ این چیزی هم که شما آنان را به آن دعوت می‌کنید برای مشرکین گران است، سخت است، پذیرش این حرف‌ها سخت است که کسی بیاید خود را زیر بار دینی که «عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» و مایه‌اش تسلیم است، بخواهد چنین تسلیمی را بپذیرد.

پس ببینید این که شما بحث دین را دارید شبیه این چیزی است که اگر بخواهیم در ادبیات رایج خود راجع به انقلاب بگوییم؛ مثلاً می‌گوییم این انقلاب ما به فلان سمت می‌رود! این انقلاب وقتی می‌گوییم، منظور ما تمام ریز قوانین یک ارگان در یک جایی نیست، کلاً همه‌ی این‌ها را داریم می‌گوییم.

با این‌ها کاری ندارد، اسلام با دین کار دارد. اصلاً نقطه در همین عناصر محوری و خطوط کلی است. سوره مبارکه غافر، آیه ۲۶، ص ۴۸۰ را ببینید، دین به معنای همان روش‌های کلی است که یک چیز بیشتر نیست. «وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي»؛ فرعون می‌گوید: من را رها کنید. «ذَرُونِي أَقْتُلْ»

مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ»؛ بگذارید من موسی را بکشم، او هم پروردگار خود را بخواند، ببینم چه می‌شود؟ من نگران آن دین شما هستم! «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ». لزوماً دین معنای مثبت هم نمی‌دهد، دین به معنای همان روش کلی است. یک روش کلی که انقلاب در پیش گرفت، مثل الآن یک روشی است که انقلاب در پیش گرفته است، در حکم قانون اساسی انقلاب است. این روشی است که انقلاب پیش گرفته است. «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ» دین لزوماً هم به معنای مثبت نیست. من می‌ترسم موسی بخواهد دین شما را عوض کند. «أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»؛ یا این که در زمین فساد اظهار کند، در زمین فساد راه بیندازد!

### دین همان فطرت ناب و عهد الهی است

پس اگر شما این مطلب را در قرآن قبول بفرمایید که دین همان رویکرد فطری است که اگر کسی به سمت آن برگردد، به واقع به آن فطرت ناب برگردد و اهل تذکر باشد، آن را پیدا می‌کند و همین است که عهد الهی است و همین است که اگر شما آیه ۱۷۲ سوره مبارکه اعراف را که به آیه‌ی ذریه معروف است نگاه کنید، می‌فرماید: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»؛ مگر من این را به شما نگفتم؟ این همان عالم ذری است، نه عالم ذر. این آیه که آیه‌ی ذریه است که ما همه‌ی ذریه را درآوردیم و از همه‌ی آن‌ها این پیمان را گرفتیم. آن آیه هم برای خودش آیه‌ی عجیبی است که ما در یکی از این جلسات تفسیری کلاً بحث آن را داشتیم، فکر می‌کنم در بحث انسان کامل بود. آن آیه سوره مبارکه اعراف آیه‌ی مهمی است.

اگر ما آن‌جا خوب بحث کنیم، می‌بینیم که آن آیه‌ی مربوط به فطرت، آیه‌ی معروف سوره‌ی مبارکه‌ی روم؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» (روم: ۳۰)؛ تو روی خود را به دین بگردان، این دین چیست؟ «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ این فطرتی است که خدا انسان را مفسطور خلق کرده برای همان فطرت، اگر خوب بتواند به فطرت خود روی کند و فطرت خود را صاف کند، زنگار از فطرت خود بزدايد، به دین روی می‌آورد. یک چنین فردی نهایتاً به دین روی می‌آورد.

این همان چیزی است که در آیه‌ی ذریه می‌فرماید: «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا»؛ ما شهادت گرفتیم تا بعداً نگویند نمی‌دانستیم. این شهادت را کجا از ما گرفتند؟ و اگر نه این حرف که می‌گویند در یک عالم دیگر از ما شهادت گرفتند چه ربطی دارد؟ وقتی در جایی که من اختیار ندارم، از من پیمانی گرفتند، این چه پیمانی است؟! مثل این که در خواب یک قرارداد به من بدهند که امضاء کنم! وقتی هنوز عقل ندارم، هنوز به این‌جا نیامدم، مکلف نشدم، هنوز هیچ چیزی نشدم، من یک پیمانی را امضاء کردم، بعد خدا آن را پیمان را از من گرفته است. این چه کاری است؟

این به این علت است که (۱۴: ۵۴) انسان مفطور به همین «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹) است، وقتی مفطور به این شده، وقتی به فطرت خود روی می‌آورد، به دین روی می‌کند. خیلی جالب است، چیزی که در غرب گزارش می‌کنند، همین است. کسانی که می‌آیند آدم‌های خوبی بشوند، آدم‌های خوب به همین تعبیری که خود ما می‌فهمیم. می‌آیند آدم‌های خوبی بشوند، خیلی از این‌ها فطری است. این که نماز چند رکعت است فطری نیست، ولی ارتباط با خدا فطری است. حجاب آن خانم فطری است، میزان حجاب فطری نیست، ولی اصل آن فطری است. می‌بینید کم‌کم به ادیان روی می‌آورد؛ یعنی همان آدم لائیکی که می‌خواهد آدم خوبی باشد، می‌خواهد از این حالت‌های فطری خودش محافظت کند، کم‌کم به ادیان روی می‌آورد. (۱۸: ۵۵)

دین به این معنا است. اگر نعمت را هم شما در قرآن نگاه کنید، عرض کردیم به همه چیز می‌گویند نعمت، منتهای مراتب شما مثلاً در همین سوره مبارکه حمد که چکیده‌ی قرآن است، برای همین است که اصلاً اسم آن در قبال قرآن آمده است؛ «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (حجر: ۸۷) ما به تو سوره‌ی حمد و قرآن را دادیم؛ چون چکیده‌ی خود قرآن در سوره‌ی حمد است. «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» با این که خود این سوره هم جزء قرآن است. شما در سوره‌ی حمد یک چیزی می‌گویید، اگر دقت کنید، می‌بینید یک نعمت



خاصی را می‌گویید. می‌گویید: «**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**» این صراط مستقیم چیست؟ «**صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**»؛ صراط کسانی که تو به آن‌ها نعمت دادی. مگر کسی وجود دارد که خدا او را بدون نعمت گذاشته باشد؟ مگر کسی وجود دارد که خدا به او نعمت نداده باشد؟ به همه همین نعمت سلامتی را داده، نعمت رزق را داده، نان و آب داده است. به همه نعمت داده است، پس این چه چیزی است که شما می‌گویید صراط کسانی که به آن‌ها نعمت دادی؟ «**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**» \* **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ** که به آن‌ها نعمت دادی، حتماً باید این نعمت یک **نعمت خاص** باشد. بی‌شک، باید یک نعمت خاص باشد؛ یعنی اگر شما به هر جای قرآن هم مراجعه کنید، بالاخره اگر همه چیز نعمت است، ما که نمی‌خواهیم صراط همه را داشته باشیم، می‌خواهیم «**صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**» را داشته باشیم.

سوره مبارکه نساء، آیه ۶۸ را ببینید!<sup>۵</sup>

معنی «مَع» در قرآن: پیگیری معنای «مَع»، وقتی می‌گویند: «**مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ**» (فتح: ۲۹)، یا «**قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ**» (ممتحنه: ۴)؛ یعنی این که شما او را محور قرار می‌دهید، دور او هستید، «**إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ**» محور با چه کسی است؟ محور با کسی است که این‌ها با او هستند، معیت با او است. این که در قرآن می‌گویند: «**رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ**»؛ کسانی که با او هستند، این‌چنین هستند. این‌ها برای محوریت او است، یعنی محور او است و این‌ها هم با او هستند.

### خداوند به چه کسانی نعمت داده

آن جا که می‌گوید: «**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**» آن فهرست اجمالی قرآن است، این هم تفصیل آن: «**وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِماً**» (نساء: ۶۷)؛ ما آن‌ها را هدایت می‌کنیم به صراط مستقیم. این صراط مستقیم چه جوری گیر می‌آید؟ «**وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ**» (همان: ۶۹) کسانی که از رسول اطاعت می‌کنند، «**فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ**»؛ این‌ها در معیت قرار

می‌گیرند با «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» که این‌ها چه کسانی هستند؟ «مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ» شهداء هم به معنای «قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» نیست، شهداء به معنای شاهدان عمل است. «وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ» این صالحین هم یک برند خاصی از صالحین است که همان صالحینی است که حضرت ابراهیم مدام می‌گوید: خدایا! من جزء صالحین باشم، من در زمره‌ی صالحین باشم. و در تمام آیات به ابراهیم خطاب می‌شود: «وَأِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (بقره: ۱۳۰) در این دنیا برای تو ممکن نیست جزء صالحین بشوی. می‌توانی جزء انبیاء بشوی، ولی جزء صالحین نه! لذا باید هر کدام از این‌ها یک برندی داشته باشد. «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا».

### طی صراط مستقیم جز با ولایت ممکن نیست

این «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»؛ یعنی شما صراط کسانی را بروید که خدا به این‌ها نعمت داده است، چه کسانی؟ این‌هایی که ولیّ الله هستند. حال اگر صراط این‌ها بروی؛ آیا یعنی این‌ها یک صراطی تعیین کردند، تو همین‌طور به تنهایی بروی؟ خیر! با آن‌ها می‌روی، یک جاده آسفالت نکردند که تو بروی! تو باید در **معیت** حرکت کنی، این است که **نعمت ولایت** است، این است که می‌گویند «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» نعمت ولایت است. یعنی اگر کسی می‌خواهد در صراط مستقیم حرکت کند، نمی‌تواند به تنهایی در صراط مستقیم حرکت کند. بگوید: «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» این‌ها هستند، من هم می‌خواهم در صراط این‌ها حرکت کنم. نمی‌تواند این کار را بکند، چون باید در صراط مستقیم با معیت این‌ها حرکت کند، باید **محور** داشته باشد و او به عنوان **تابع** در این محوریت حرکت کند. این است که می‌شود صراط المستقیم، و حرکت بر صراط مستقیم.

### نعمت یعنی نعمت ولایت

در آن صورت اگر این معنای نعمت در قرآن بازسازی بشود، اصلاً در روایات هم گفتند هرگاه - این هرگاه یعنی به تطبیق اهمّ موارد- هرگاه ما می‌گوییم نعمت؛ یعنی نعمت ولایت! چرا این را به مصداق اتمّ آن می‌زنند؟ به خاطر این کلید است که «وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْنَ»؛ اگر مدار یأس کفار باشد. ممکن است شما این طرف و آن طرف رفته باشید و کسانی را دیده باشید یا گزارشات آن را شنیده باشید. می‌گویند شما نماز بخوان، روزه بگیر، فال حافظ بگیر، مثنوی بخوان، سینه بزن، روزه داشته باش، هرچه می‌خواهی داشته باش، فقط یک کاری نکن که حکومت راه بیندازی! مصر مهد قاریان است، یک مرتبه اسرائیل نگفت که شما برای چه این قدر قرآن می‌خوانید؟ اصلاً شب و روز در این الازهر قرآن بخوانید. این دستگاه‌ها را دقیقاً، جواب آن، جواب الجواب آن، مقدمه‌ی آن، رست و سه‌گانه و نه‌اوند، همه را با هم بخوان، ببین چه نتیجه‌ای بیرون می‌آید. می‌دانید اصلاً یک تئوری راجع به بحث قرائت قرآن به این شیوه، محض سرگرم کردن است، این شیوه نبوده، این شیوه ابداعی است! این شیوه در قرائت قرآن کاملاً متأخر است، وگرنه ما تلاوت قرآن داریم، تلاوت قرآن هم یک چیزی شبیه ترتیل قرآن است، اما این شیوه‌ای که در قرآن خواندن، فرد را به موسیقی بگیرد، شروع کند، بکشد، بعد نفس بگیر! نکند نفس تو تمام بشود! یعنی مسابقه‌ی نفس می‌شود! خود آن‌ها می‌گویند نفس دزدی مثل دزدی می‌ماند، اگر کسی نفس بدزدد، مثل دزدی است، فقط انگشت‌های او را قطع نمی‌کنند، آن هم چون شرایط آن وجود ندارد، و این نفس دزدی سه پوئن منفی دارد.

(۱۱: ۵: ۰۱) یک بازی بابت قرائت قرآن راه انداختند! حالا اگر کسی صحّه هم بگذارد، ممکن است از جهت ضرورت بگوید این‌ها تشویقی است برای این‌که بعضی قرآن بخوانند. این‌که می‌گوییم گاهی اوقات آیات را دیدن هوش اجتماعی می‌خواهد، برای همین است. این همه در مصر قرائت قرآن می‌کردند، خبری نبود. یک جا شلوغ شد، گفتند این حسنی مبارک نه! سر و صدای اسرائیل و آمریکا و همه بلند شد، چرا؟ مشکل این نکته است، حاکمیت‌هایی که ما امیدواریم

زمینه‌ای برای ظهور حضرت باشد (۰۰: ۰۰۶: ۰۱) و ان‌شاءالله ما هم از کسانی باشیم که آرزوی ظهور حضرت را داشته باشیم و بعد از ظهور حضرت از سربازان ایشان باشیم.

## اکمال دین یعنی حفاظت از کمال دین

در بحث نعمت هم وقتی شما به این نکته برسید که «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**»؛ دین شما کامل شده است، یک سؤال این است که مگر دین ناقص بوده که کامل شده است؟ مگر دین، اسلام نبوده؟ اگر اسلامی بوده که پیامبر آورده، مگر این ناقص بوده؟ نه! ناقص نبوده است، دین رهبر داشته. «**كَانَ كَامِلًا وَيَحْفَظُ كَمَالِهِ**»؛ کمال آن محفوظ ماند، این نکته‌ی آن است. این‌ها با عربی متداول جور در نمی‌آید، چون اگر شما بگویید دین کامل شد، پس ناقص بوده است. نه! دین ناقص نبوده؛ چون دین اسلام بوده است. مگر قرار بوده چه عنصری وارد آن بشود؟ عنصر رهبری؟ آن زمان هم عنصر رهبری را داشت. پس دین ناقص نبوده که کامل بشود، بلکه **حفاظت برای کمال دین** اتفاق افتاده است. می‌گویید از نظر لغوی سازگار نیست، مهم نیست! «**أَكْمَلْتُ**»؛ یعنی کامل شد، شما به این تفسیر می‌کنید که کمال آن باقی ماند. به خاطر این‌که چیزهای دیگری است که مانع چنین تفسیری است.

## چرا مشرکین به حذف فیزیکی پیامبر اصرار داشتند

وقتی شما می‌گویید: «**رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا**»؛ من به اسلام به عنوان دین رضایت دادم، یعنی تا الآن غیر مرضی بود؟ یعنی تا الآن تمام مسلمان‌ها به اضافه‌ی خود پیغمبر داشتند بر دین غیر مرضی حرکت می‌کردند؟ به این معنی است؟ نه! به این معنا نیست که داشتند بر دین غیر مرضی حرکت می‌کردند. چه کسی می‌تواند قبول کند، بگوید دینی که پیغمبر ۲۳ سال آورده، خود او هم بر طبق آن عمل می‌کرده، این دین غیر مرضی است؛ یعنی اصلاً به درد نمی‌خورد، پیغمبر ۲۳ سال چه کار می‌کرده؟ این که نیست! باید این‌طور بگوییم: پیغمبر بر دین مرضی حرکت می‌کرده و این رضایت ماندگار شد. حکایت آن این‌طور بوده؛ پیغمبر سوار یک ماشینی بوده که باتری داشته،

حرکت می‌کرده، این با رهبری پیغمبر حرکت می‌کرده، با ولایت خود پیغمبر حرکت می‌کرده، تمام جنگ‌ها و غیره. برای همین است که محور زدن یهودی‌ها، منافقین و هم مشرکین خود پیغمبر است؛ یعنی نشانه رفتن خود منافقین پیغمبر را، در سوره‌ی توبه زیاد نشان داده شد که منافقین می‌گفتند: دور پیغمبر را خالی کنید. حذف فیزیکی پیغمبر در تبوک، حذف فیزیکی پیغمبر توسط مشرکین در احد، حذف فیزیکی پیغمبر توسط مشرکین در لیلۃ المبیّت؛ یعنی می‌بینید نکته‌ی اصلی این است که مادامی که او هست، این هم هست. خدا نخواست چنین اتفاقی بیفتد، خدا می‌خواست این اتفاق بیفتد و آلا اگر این‌ها امام را از بین برده بودند، انقلابی نبود. انقلاب کردید که چه بشود؟ اصلاً انقلاب یعنی چه؟ این‌ها امام را از بین می‌بردند، چه کسی می‌توانست مجدداً این جریان را جمع کند؟ این‌ها تئوری لیلۃ المبیّت می‌دادند برای این که که امام را به طریقی حذف کنند که خون او گردن هیچ کسی هم نیفتد. به سادگی انقلاب را تمام کرده بودند!

### وجود رهبر زنده؛ یعنی شارژ موتور حرکت

در خود مکه هم این‌ها به رهبری خود پیغمبر حرکت می‌کردند، چه موقعی به شعب بروند، چه موقع درگیر بشوند، چه موقع بگویند، چه موقع نگویند، همه چیز از همان اوّل با رهبری پیغمبر بود. پیغمبر یک ماشینی سوار شده بود که این ماشین باتری داشت، باتری آن هم خود پیغمبر بود. همه می‌گفتند این باتری یک جایی تمام می‌شود. بعد دیدند پیغمبر در اواخر عمر خود کارخانه‌ی تولید باتری تأسیس می‌کند، این باتری تمام بشود، آن باتری را می‌گذارند. چنین حرکتی معلوم است ادامه دارد. حالا او بمیرد، «نَتَرَبِّصُ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ» (طور: ۳۰)؛ خواهیم منتظر باشیم او بمیرد. برای همین است که ما همیشه رهبر زنده لازم داریم و این یکی از اشتباهاتی است که در سال‌های گذشته انجام می‌شد، مدام می‌گفتند اگر امام این‌جا بود، چه کار می‌کرد، اگر امام در این صحنه بود، چه کار می‌کرد؟ این حیرت سهم کسانی است که امام آن‌ها مرده است! مثل این که ما در زمان حضرت علی بگوییم اگر پیغمبر بود، چه کار می‌کرد؟ واللّه العلیّ العظیم اگر کسی تاریخ

پیغمبر را بخواند، نمی‌تواند حدس بزند که اگر در آن‌جا امیر المؤمنین بود، چه کار می‌کرد، نمی‌شود حدس زد. از حرکات پیغمبر حرکات حضرت علی را نمی‌شود حدس زد!

برای همین (۲۳: ۱۲: ۰۱) ما همیشه امام زنده لازم داریم، نه امام زنده به عنوان انسان کامل زنده، رهبر زنده می‌خواهیم. مثل این‌که ما در زمان حضرت علی بگوییم اگر امام بود، این‌جا چه کار می‌کرد؟! اگر پیغمبر بود، چه کار کرد؟ ما نمی‌دانیم چه کار می‌کرد! الآن که حضرت علی حضور دارد، ببینم او چه کار می‌کند.

**حیرت سهم کسانی است که امام آن‌ها می‌میرد، همین‌طور همه معطل باقی می‌مانند**  
که در این صحنه باید چه کنند؟! به همین دلیل پیغمبر یک کارخانه‌ی تولید باتری یا کارخانه‌ی شارژ ایجاد می‌کنند که این را وصل می‌کنند، مدام شارژ می‌کند، دوباره وصل می‌کنند، دوباره شارژ می‌کند. و در این بستر فقه‌های اسلامی می‌بینید خدا همواره زعیماًهایی درست می‌کند که در معدل فوق‌العاده هستند، این هم از کارهایی است که به اراده‌ی خدا انجام می‌شود. همواره زعمای شیعه در معدل خودشان فوق‌العاده بودند، در هر عصری می‌بینید یک فرد شاخصی وجود دارد، خدا نمی‌گذارد این کسی که می‌خواهد این نیابت عام را در همین سیستم بپذیرد، یک فرد ضعیفی باشد! که نه مبانی را می‌فهمد، نه شجاعت دارد، نه جهان را می‌شناسد! هیچ‌گاه زعمای این چنین نبودند. (۵۸: ۱۳: ۰۱)

در این صورت اگر شما آن تعبیر راجع به نعمت را قبول بکنید که «**أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**»؛ در این‌جا نعمت تمام شد؛ یعنی یوم ولایت یومی است که نعمت تمام می‌شود. اگر شما این را در نظر بگیرید، تمام این «**لِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ**»<sup>۷</sup>های قرآن معنای دیگری می‌دهد. می‌دانید تعبیر «**أَتَمَّمْتُ**» فقط در این‌جا آمده است. این «**لِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ**»، مثل همان تصاویر سه بعدی است که در یک بازنگری شما می‌توانید این خط را تشخیص بدهید.

این را در سوره مبارکه فتح به شما نشان می‌دهم، ص ۵۱۱، سوره مبارکه فتح در جریان صلح حدیبیه است که جریان آن را می‌دانید، در سال ششم این‌ها رفتند، با یک خواب پیغمبر، صحنه خیلی وحشتناک بود به جهت امتحانی که می‌شوند، نهایتاً گفتند: «مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ» (۲۷) می‌رویم. بعد هم که پشت دیوارهای مکه رسیدند، داخل شهر نرفتند، گفتند شما گفتید می‌رویم، پیغمبر گفتند من گفتم می‌رویم، نگفتم امسال می‌رویم، سال بعد می‌رویم! این صحنه برای جامعه‌ی اسلامی آن موقع خیلی شکننده بود که شما گفتید می‌رویم، این همه ما احرام کردیم و قربانی راه انداختیم. گفتند: می‌رویم، ان شاء الله سال بعد.

این صحنه‌ی شکننده که در خود سوره مبارکه فتح هم آمده است، به عنوان فتح المبین حوادث اسلام قلمداد می‌شود که آغاز رسمیت پیغمبر است، بعد از احزاب است و آغاز رسمی شدن پیغمبر است؛ یعنی تا الآن حکومت را تشکیل داده، دیگر این‌جا رسمی می‌شود. چون با این‌ها صلح‌نامه می‌نویسد و عملاً خود این یک حرکت غریبی از طرف پیغمبر است که این‌ها در توطئه‌های مشترکی که با همدیگر می‌کردند، یک به یک این‌ها را ساکت می‌کرده، در دو جبهه با آن‌ها نمی‌جنگیدند، یعنی این‌ها را ساکت می‌کردند و بعد به سراغ یهودی‌ها می‌رفتند، آن‌ها را ساکت می‌کرده و به سراغ عده‌ی دیگری می‌رفته است. پیغمبر حرکت‌های این مدلی هم دارد!

**توبه‌ای که به معنی تغییر پارادایم‌های فکری است**

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا \* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (فتح: ۲-۱)؛ این باعث

شد خدا گناهان قبلی و بعدی تو را ببخشد. این آیه جزء آیاتی است که برای ذهن یک عده مشکل ایجاد کرده که این اثبات ذنب برای پیغمبر است، در حالی که چنین نیست، شاهد آن این است که هر توبه‌ای ممکن است گناهان قبلی را ببخشد، اما گناهان بعدی را که نمی‌بخشد! این چه چیزی است که با آن گناهان قبلی و بعدی با هم بخشیده می‌شود؟ این همان **تغییر در پارادایم‌های فکری** آن‌ها است، یعنی تا به حال پیغمبر متهم بوده که تو ساحر هستی، تو مجنون هستی، بعد دیدند

پیغمبر با تمام ساحر و مجنون بودن حکومت تشکیل داد، جنگید و پیروز شد، حالا سر میز مذاکره نشسته و با ما صلح‌نامه می‌نویسد. گفتند: همه‌ی حرف‌های قبلی تو درست بود.

ممکن است این اتفاق برای بعضی بیفتد؛ مثلاً شخصی طلبه بشود، بگویند پول تو را چه کسی می‌دهد؟ بگوید خدا. می‌گویند: مگر دیوانه شدی؟ این حرف‌ها چیست؟ این طوری گرفتار می‌شوی. بعد می‌بینند این با همین معارف این مدلی، معارف دیوانه‌وار که می‌گوید پول من را خدا می‌دهد. بچه‌ی ما را هم که خدا می‌دهد، روزی آن را چه کسی تأمین می‌کند؟ آن را هم خدا می‌دهد. او با همه‌ی این معارف به ظاهر ابلهانه زندگی می‌کند، بعداً می‌بینید حتی آبرو پیدا می‌کند.

بعداً می‌گویند همه‌ی چیزهایی که می‌گفته درست بوده! قبل و بعد از آن. یعنی پارادایم فکری می‌چرخد، برای همین است که این گناه، گناه پیغمبر نیست، این چیزی است که آن‌ها خطاهای پیغمبر می‌دانند. ولی می‌بینند با همین خطاها یک انقلابی به راه انداخته، بعد ایستاده. گفتند: تو را در شعب تحریم می‌کنیم، گفتند: مهم نیست. باز هم ایستاد، بعد هم حکومت تشکیل داد، بعد جنگید و پیروز شد. بعد جنگ احزاب را راه انداختیم، کل احزاب را جمع کردیم، او دوباره پیروز شد و حالا پای میز مذاکره است و مذاکره می‌کند، خود را رسمی می‌کند. گفتند تمام آن‌ها درست بود. این آغاز رسمیت، آغاز جایی است که می‌بینید دیگر همه می‌پذیرند.<sup>۱</sup>

«لِيُعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ»؛ خدا این کارها را انجام داد تا اتمام نعمت کند. تا نعمت خود را تمام کند، تازه ممکن است آدم متوجه بشود. وقتی تکلیف نعمت را مشخص کرد، تا نعمت تمام بشود «وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»، آن آیه را به یاد بیاورید؛ «لَهْدِيئَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»؛ زمانی که آن‌ها مشخص می‌شود، انسان خط‌های این را می‌بیند. این آغازی است برای آن حکومت قوی اسلامی در منطقه‌ی مدینه که نعمت کم‌کم تام می‌شود. «يُتِمُّ» چون فعل مضارع است، (یعنی خرده خرده به سمت کامل شدن می‌رود) آن‌جا «أَتَمَّمْتُ» است، این‌جا «يُتِمُّ» است، «وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا».



این جا است که شما می‌توانید صلح حدیبیه را به دقت تحلیل کنید. چرا صلح حدیبیه این قدر برای پیغمبر با عظمت بوده است؟ چون در روایات داریم: «مَا كَانَ قَضِيَّةَ عَظْمَةٍ مِنْهَا بَرَكَهٌ»؛ حادثه‌ای پربرکت‌تر از این در اسلام وجود نداشت. چرا این چنین است؟ صلح حدیبیه چه ویژگی‌هایی دارد؟ این‌ها ویژگی‌هایی است که به دلیل غفلت از همین‌گونه آیات قرآن از دید تاریخ‌دان‌ها مغفول مانده است که چرا «يَتِيمٌ» نعمت دارد تمام می‌شود، در این جا آمده است؟ به خصوص آیاتی که سیاسی است، «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» (مائده: ۳) تفاوت آن با بعضی آیاتی که همین‌طور است، منتها در آن جا یأس ندارد. در این بحث امر ارشادی و مولوی بودن، این را هم توضیح می‌دهم.

سؤال: «صِرَاطاً مُسْتَقِيماً» ما می‌گوییم صراط؛ یعنی راه راست. الآن این «مُسْتَقِيماً» فقط به همین معنی است یا نه؟

### حرکت با ولایت سخت است اما مستقیم و درست

جواب: «مُسْتَقِيماً» به معنای صاف نیست. ممکن است راه مستقیمی باشد و خیلی هم پریپیچ و خم باشد، بلکه به معنای روشن بودن راه است، راه با ولایت روشن است؛ یعنی حرکت با ولایت اتفاقاً خیلی کار را آسان می‌کند، آدم اصلاً دچار شک و شبهه نمی‌شود. تعریف راه مستقیم این است که راه روشنی است، اگر شما ولایت را از آن بردارید، «أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ»<sup>۹</sup> است، اما اگر ولایت را در آن کار بگذارید یک راه روشن است. منتها سخت است، اگر به دماوند رفته باشید، از سمت جبهه‌ی جنوبی تا نوک قلّه‌ی دماوند فلش دارد؛ یعنی محال است کسی راه را گم کند، مگر این‌که چشم نداشته باشد! راه گم نمی‌شود، ولی سخت است. مستقیم بودن به معنای سخت نبودن آن نیست، راهی است که قوام در آن است؛ یعنی اگر این راه با ولایت طی شود، مسیر آن واضح است، در عرصه‌ی سیاسی، در عرصه‌ی اجتماعی، بدون ولایت همین راه «أَدَقُّ

مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدٌ مِّنَ السَّيْفِ» می‌شود، انسان نمی‌داند چه باید بکند. برای همین می‌گویند مستقیم بروید.

این آیه‌ی سوره مبارکه بلد را عرض کردم، وقتی می‌گوید: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (بلد: ۱۰) ما دو راه به شما نشان دادیم؛ نجد خیر و نجد شر، راه خیر و راه شر. بعد می‌گوید: «فَلَا افْتَحِمِ الْعَقْبَةَ»؛ چرا از گردنه نمی‌روید؟ چون نجدِ خیر رفتن، در گردنه رفتن است؛ یعنی فرد باید اهل کوهنوردی باشد که از گردنه‌ها و تپه‌ها و کوه‌ها برود. ولی راه معلوم است، راه آن مثل دماوند رفتن می‌ماند، معلوم است.

### صلوات!

۱. من بارها گفته‌ام این کتاب *الحجّة کافی* را نگاه کنید، طلبه که باید کلاً این را بخواند! یعنی بایدی است. این طور نیست که فقط مراجعه کند، باید بخواند، ولی بقیّه هم خوب است معرفتی راجع به امام پیدا کنند.
۲. دوستان مشکاتی ما دو جلد کتاب *نکاح وسائل* را که ترجمه کرده‌اند چیزی که شاید بیت الغزل شده بود و برای ما تکرار می‌کردند این بود که می‌گفتند ائمه گاهی چه حرف‌هایی می‌زدند! مثلاً همه فکر می‌کنند ائمه همیشه راجع به ملکوت اعلی صحبت می‌کنند و حرف‌هایشان به ملکوت اسفل هم نمی‌آید، در صورتی که دیدند چه حرف‌هایی! چه سؤال‌هایی را مردم رویشان می‌شده از ائمه بپرسند و ائمه جواب می‌دادند! این سر تأثیر گذاشتن آن‌ها، با مردم بودن و برای همین چیزها بوده. این اصلاً چیز بعیدی نیست که ائمه بگویند از غذا لذّت بردی؟ استغفر الله! ائمه که چنین حرفی نمی‌کنند بگویند از غذا لذّت بردی!
۳. بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۵۸.
۴. ۷-۸ سال پیش در بحث‌های دین و شریعت گفتیم.
۵. دوستانی که محرم بودند و این بحث‌ها را شنیدند، این عنوان «مخ» را به خاطر دارند.
۶. الکافی، ج ۲، ص ۱۸.
۷. (یوسف: ۶)؛ (فتح: ۲)؛ (مائده: ۶)؛ (نحل: ۸۱).
۸. ما در جریان مشکاة چنین چیزی را تجربه کردیم. یک تهمت‌های ناروایی به این سیستم درسی ما زدند. هر جایی می‌رفتیم، می‌گفتند: شما که رسمی نیستید، اصلاً چرا شروع کردید؟ بالاخره خدا می‌خواست ما شروع کنیم. می‌بینید نهایتاً رسمی شد، وقتی رسمی شد، الآن دیگر قضیه برعکس است، می‌گویند شما چه طرحی در عربی دادید، واقعاً چه فقه پویایی! یعنی همه‌ی آن چیزهایی که تا به حال گناه بود که چرا عربی شما به این شکل است، فقه شما به این شکل است، تمام این‌ها الآن صواب است. این به خاطر تغییر در پارادایم‌ها و آغاز رسمیت است، وقتی شما خود را رسمی می‌کنید، این چنین می‌شود.
۹. الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲.